

امثال و حکم در آینه آثار صوفیه (بررسی سیر تحول امثال و حکم در سه اثر مهم صوفیه، از قرن پنجم تا هشتم هجری)

فرزاد کریمی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

دکتر سعید بزرگ‌بیگدلی

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

درباره‌ی ادبیات تصوف تاکنون مطالب بسیار نگاشته شده و تحقیقاتی متنوع انجام یافته است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که در باب امثال و حکم در این آثار، تاکنون پژوهشی ویژه انجام نگرفته است. این ادبیات بنا به ذات خود، مشحون از حکمت است. در این مقاله، ویژگی‌های گونه‌ای خاص از این حکمت‌ها بررسی شده است؛ حکمت‌هایی که با تجارب عمومی انسان سروکار دارند و منحصر به آموزه‌های صوفیانه نیستند، اما دستمایه‌ی مناسبی برای انتقال مفاهیم در کتب حکمی و از جمله صوفیانه به‌شمار می‌روند. این حکمت‌ها، که از آن‌ها به "حکمت‌های تجربی" یاد می‌شود، منشأ و کارکردی همچون ضرب‌المثل دارند و تنها تفاوت آن‌ها با مثل، سایر نبودن آن‌ها در بین توده‌ی مردم است. در این پژوهش، وضعیت مثل‌ها و حکمت‌ها در سه کتاب عمده و مرجع صوفیه، یعنی کشف‌المحجوب هجویری، مرصادالعباد نجم رازی و مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه از عزالدین محمود کاشانی، از نظر کمی و کیفی مورد بررسی قرار گرفته است. گذشته از این‌که این آثار از مهم‌ترین مکتوبات اهل تصوف‌اند، سیر تحولات حدود چهار قرن، از قرن پنجم تا قرن هشتم هجری، یعنی دوره‌ی اصلی رواج تصوف و ادبیات مربوط به ایشان را دربر می‌گیرند. در این مقاله، بسامد امثال و حکم در آثار مورد بحث و دلایل افزونی و کاهش آن مورد بررسی قرار گرفت. همچنین میزان امثال و حکم فارسی و عربی نسبت به کل امثال و حکم موجود در این آثار و دلایل آن بررسی شده است. نیز کل حکمت‌های تجربی، در چهار قالب: حکمت‌های فقهی، حکمت‌های تجربی محض، حکمت‌های صوفیانه و حکمت‌های

دینی تبیین موضوعی شده است. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که بسامد امثال و حکم در آثار قرون پایانی دوره‌ی مورد بحث، بسیار بیشتر می‌شود؛ حال آن‌که در همین زمان، بسامد امثال و حکم فارسی بسیار کم شده و حتی به صفر می‌رسد. همچنین در مجموعه‌ی حکمت‌های تجربی، حکمت‌های فقهی کمترین و حکمت‌های تجربی محض، بیشترین فراوانی را دارند.

کلید واژه‌ها: ادبیات تصوف، حکمت تجربی، کشف‌المحجوب، مرصادالعباد، مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه

مقدمه

واژه‌هایی چون مثل، ضرب‌المثل، مثل و... ذهن انسان را ناخودآگاه به سمت عباراتی کوتاه می‌برد، یادگار اندیشگی نسل‌های پیشین برای بیان نکته‌ای ظریف و نغز. در واقع مثل، فشرده و چکیده‌ی تجربیات اقوام برای انتقال موجز مقاصد خویش است. ضرب‌المثل‌ها، به دلیل انگشت گذاشتن بر گوشه‌ای از ذهنیت تاریخی و تجربی انسان، همواره جذاب و مورد توجه بوده، در زبان عمومی مردم کاربرد فراوانی یافته‌اند. ضرب‌المثل یکی از رمزگان فرهنگی است. رمزگان فرهنگی، تمام عناصری هستند که از نظام دانش مشترک استفاده می‌کنند.

ضرب‌المثل‌ها، عموماً حکایت‌هایی هستند که با یک یا چند عنصر روایی خود را از قبیل زمان، مکان، شخصیت و... واگذاشته شده‌اند تا با جنبه‌ی عامی که از این رهگذر می‌یابند، هم دایره‌ی شمول گسترده‌تری بیابند و هم از طعن و سرزنش مخاطب در امان باشند. ضرب‌المثل اغلب بیانی کنایه‌آمیز یا طنزآلود دارد و مبتنی بر حکمت و حکایت فشرده‌ای است یا ارجاع به داستانی دارد که به دلیل اشتهال آن بر خلیقات مردم، میان اجتماع رایج گشته است.

اهمیت استفاده از مثل در ادبیات، همپای اهمیت و قدمت خود "ادبیات" است و بهره‌ی اجتماعی آن ناشی از مقبولیتی است که در قشرهای گوناگون جامعه می‌یابد؛ به گفته احمد بهمنیار: «ادبیات بهترین و صادق‌ترین نماینده‌ی زندگی اجتماعی اقوام و ملل است. با در نظر گرفتن این فایده، مثل را از سایر انواع ادبیات مفیدتر می‌یابیم. زیرا مثل نماینده‌ی مفهومی است که عامه‌ی افراد یک ملت از هر طبقه و صنف بدان معتقد و معترفند، و اگر جز این باشد مثل نیست.» (عفی‌فی، ۱۳۷۱: نه)

تعریف مثل

"مثل"، با حداقل کلمات، معنایی بزرگ و قابل فهم برای عامه ایفاد می‌کند. برای "مثل" تعاریفی بسیار آورده شده است که در این جا به دو نمونه‌ی آن اشاره می‌کنیم. مزروقی در کتاب شرح‌المضیح در تعریف مثل چنین می‌گوید: «مثل خلاصه‌ای از سخن است که از اصل خود گرفته شده یا ذاتاً به‌طور مستقل بر زبان جاری گشته است. پس مثل، نشانی از قبول و در تداول شهرت دارد. مثل از معنی وارد شده به هر مفهومی که غرض از آن صحیح باشد منتقل می‌گردد بی‌آنکه تغییری در لفظ آن پدید آید یا مثل بر مفهومی که ظاهرش ایجاب می‌کند به معانی شبیه خود منتقل شود به همین جهت به این سخن مثل می‌زنند اگر علل و اسبابی که به‌خاطر آن گفته شده ناشناخته باشد» (حریرچی، ۱۳۷۵: پنج)

در تعریفی ساده‌تر که کوشش شده است ویژگی‌های بیان شده برای مثل در تعاریف گوناگون دیگر را نیز شامل شود، آورده شده است: «مثل جمله‌ای کوتاه، رسا، رایج، اغلب آهنگین، استعاری و اندرزی و اخلاقی است که حاصل تجربیات مردم است و بین آنان مشهور شده و آن را بدون تغییر یا با تغییر اندک به‌کار می‌برند.» (ذوالفقاری، ۱۳۸۶: ۳۷)

مثل‌ها با استفاده از اندرز، قصد تعلیم نکته‌ای یا بیان معرفتی دارند، آن‌چنان که مخاطب با قیاس با وضعیت موجود و دریافت وجه شبهه، پندی بگیرد و نکته‌ای بیاموزد. تأثیر این تعلیم و پندآموزی از طریق استفاده از ضرب‌المثل بسیار بیشتر از آموزش مستقیم و آموزگارانه است. چراکه هم در قالبی نغز و لطیف بیان می‌شود و هم با عدم تظاهر به این سویی‌آموزشی، درک و فهم مخاطب را دست‌کم نمی‌گیرد. بنابراین یک ویژگی مهم برای ضرب‌المثل، همین مستور بودن قصد آموزش در آن است. «ویلhelm گریم گفته است که "ضرب‌المثل‌های [به] راستی مردمی دارای سویی‌های آموزشی آشکار و عمومی نیستند."» (احمدی، ۱۳۷۸: ۱۵۴)

تعریف حکمت

حکمت، آن‌چنان که از نامش برمی‌آید، مجموعه‌ای از سخنان پندآمیز است و در آن نیز چون مثل در بیانی موجز مسائل گوناگون بیان می‌شود که همین کوتاهی در بیان از علت‌های تأثیر آن بر مخاطب است. حکمت‌ها به‌دلیل وضعیت غیرروایی و تعلیمی خود، غالباً به‌شکل مثل در بین عوام رایج نیستند و نسبت به مثل از پیچیدگی مفهومی بیشتری برخوردارند.

اصل مثل به ادبیات شفاهی تعلق دارد و با نقل سینه‌به‌سینه در میان مردم هر قوم و اجتماعی رواج پیدا کرده، به ادبیات مکتوب آنان نیز راه یافته است و البته هنوز مثل‌هایی وجود دارد که خاص ادبیات شفاهی است و در ادبیات مکتوب نشانی از آنها نمی‌یابیم. اما حکم بیشتر تعلق به ادبیات مکتوب دارد. نقل‌قول‌هایی از بزرگان و فرهیختگان هر فرهنگ، حاصل قرن‌ها اندیشه‌مندی، پیرایش زواید و برجای ماندن هسته‌های ناب و مؤثر، به منزله‌ی چراغی روشنگر راه آیندگان و پویندگان معرفت است.

به‌رروی مثل و حکمت مرز ممیز قاطع و روشی ندارند، چنان‌که "مضمون حکیمانه" نیز از ویژگی‌های مثل است: «مثل جمله‌ای است مختصر و مشتمل بر تشبیه یا مضمون حکیمانه که به سبب روانی لفظ و روشنی معنی و لطف ترکیب، شهرت عام یافته باشد و همگان آنرا بدون تغییر و یا با اندک‌تغییر در محاوره به‌کار برند.» (بهمنیار، ۱۳۸۱: ۱۴) به همین جهت است که در این تحقیق "امثال و حکم" مجموعه‌ای واحد در نظر گرفته شده و از یکدیگر تفکیک نشده‌اند.

در این زمینه، علامه دهخدا نیز نظری روشنگر دارد. ایشان در بیانی منزلت مثل و حکمت را چنان ترسیم می‌کند که کل ادبیات را شامل می‌شود: «نظم یا نثر را بر دو نوع قسمت توان کرد: مثل و حکمت. مثل تشبیه معقولی به محسوس است، در عبارتی کوتاه و فصیح، برای نیکو تصویر کردن معقول در ذهن، تأثیری زیاده دادن بدان. و حکمت: عبارتی فصیح و قصیر باشد که حاوی قاعده‌ی طبیعی یا عقلی یا وضعی باشد. و به تسامح عامه هر دو را مثل گویند.» (دبیرسیاقی، ۱۳۶۶: بیست و هفت).

روش انتخاب امثال و حکم

در این تحقیق، انتخاب امثال مطابق تعاریفی که از مثل ذکر گردید انجام شده و برای انتخاب حکم، از میان جملات و عبارات قصار و آموزنده‌ی صوفیه در کتاب‌های مورد بحث، گزیده‌ای ذکر شده است. این گزیده، مشتمل بر حکمت‌هایی است با ویژگی بسیار نزدیک به مثل، آن‌دسته از حکمت‌هایی که بالقوه می‌توانند مثل رایج در بین مردم باشند و شاید تنها تفاوت آن‌ها نسبت به امثال، همین بالقوه‌بودن رواج آن‌هاست. به‌نظر شادروان بهمنیار «سخن مشتمل بر صنعت تمثیل، هرگاه بین عامه‌ی مردم و طبقاتی که اکثریت یک قوم و ملت را تشکیل می‌دهند شایع و رایج گردد، جزء امثال سایره محسوب می‌شود، [...] و هرگاه مطلقاً شهرت نیافته یا آن‌که بین معدودی از خواص ادبا و نویسندگان مشهور باشد، جزء امثال عامه محسوب نمی‌شود و آنرا حکم یا امثال خاصه خوانند.» (عقیقی، ۱۳۷۱: ۱۴) این نوع انتخاب حکم با تعبیری که مرحوم دهخدا از

عبارت «فاش‌الاستعمال» به دست می‌دهد، آن‌را به تعریف مثل بسیار نزدیک می‌کند: «مراد گویندگان که می‌گویند "فاش‌الاستعمال" است باید این باشد که درخور فاش‌الاستعمال شدن است یعنی آن لطیفه مثلی در او هست که او را درخور فاش‌الاستعمال می‌کند.» (دبیرسیاقی، ۱۳۶۶: ۲۴).

برای تفکیک و تمایز این دسته از حکم از مجموعه‌ی حکمت‌ها، بهتر است آن‌ها را «حکمت تجربی» (ذوالفقاری، ۱۳۸۶: ۳۵) بنامیم. این تعریف می‌تواند حکمت‌هایی را که ناشی از تجارب زندگی انسان در طی قرون و اعصار باشد، از دیگر حکمت‌ها متمایز سازد و حکمت‌های انتخابی را به این تعریف از مثل نزدیک کند: «از نظر یولس [آندره یولس ۱۸۷۴-۱۹۴۶]، ضرب‌المثل فرمی است بسیار تجربی که ریشه در مشاهده‌ی عملی رفتار انسانی دارد.» (اسکولز، ۱۳۸۳: ۷۳). این حکمت‌های تجربی، همان‌ها هستند که در صورت رواج در بین مردم، به «حکمت توده» (دهخدا به نقل از: عفیفی، ۱۳۷۱: ده) یا همان مثل بدل می‌شوند.

کتابی چون مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه، مشحون از حکمت‌ها و سخنان بزرگان صوفیه است که جابه‌جا نقل می‌شود و مشتمل بر عبارات عربی صوفیه است، حال آن‌که کشف‌المحجوب بیان سرگذشت بزرگان اهل تصوف است و در مرصادالعباد نیز به بیان مسائل اصولی تصوف و فرقه‌های مختلف آن پرداخته می‌شود و چنان‌که گفته شد برای تأکید بر گفته‌ها از طریق تزییل یا ارسال‌المثل، امثال و عبارات حکمی دستمایه کار قرار داده می‌شوند.

ویژگی‌های آثار صوفیه

در این پژوهش، آثار متثور صوفیه در محدوده‌ی زمانی قرون پنجم تا هشتم هجری مورد بررسی قرار گرفته است تا سیر تحولی و چگونگی استفاده از امثال و حکم در این دوره‌ها بازنمایانده شود. چه نثر صوفیانه‌ی فارسی، از اوایل قرن سوم آغاز شده و در قرن پنج به اوج خود رسیده است. این اوج تا قرن هشتم ادامه می‌یابد و در قرن نهم با افول سبک‌های درخشان ادبیات فارسی این بخش از ادبیات نیز دچار خمودی و سستی می‌گردد. اگرچه از اوایل قرن ششم، شعر عارفانه نیز در ادبیات ایران منزلتی بسیار یافته است، اما به دلیل پاره‌ای نظریات بزرگان صوفیه که شعر را قالب مناسبی برای بیان مقاصد دیدگاه‌های خویش نمی‌دانستند، عمده‌ی مطالب ایشان را باید در میان آثار متثور یافت.

به‌طور کلی برخلاف دیگر آثار موجود از دوره‌ی مورد بحث، مانند آثار علمی از قبیل تاریخ، جغرافیا، طب، حکمت و فلسفه و یا آثار ادبی (که مخاطبان آن‌ها قشرهای باسواد آن‌زمان که عموماً طبقات مرفه و وابسته به حاکمان بودند و خودنویسندگان نیز اغلب در دربارها رفت‌وآمد داشتند)، آثار صوفیه از مخاطب عام، کم‌سواد و قشرهای فرودست اجتماعی برخوردار بود. لذا آن آثار که داعیه‌ی دعوت توده‌های مردم به خدا و آشنایی با زوایای گوناگون دین را داشتند می‌بایست با زبان کوچ‌ه و بازار سخن بگویند. به این ترتیب است که بسیاری از مثل‌های رایج در بین عموم مردم به این کتب راه می‌یابند و حکمت‌های ساده‌بیان‌شده‌ی این کتاب‌ها مثل جاری بر زبان مردم می‌گردد.

متون صوفیه که یا ترجمه از اصل عربی بوده و یا تألیف کسانی که خود را تالی صحابه و تابعین می‌دانستند، آکنده از نقل‌قول‌هایی از بزرگان دین است که اغلب به‌صورت اصل عربی در متن آمده‌اند و در ادامه مؤلف، یا مستقیماً ترجمه‌ی فارسی آن‌ها را می‌آورد و یا با توضیح و حواشی منظور گوینده را شرح می‌دهد. ذکر امثال و اقوال حکیمانه‌ی بزرگان تصوف در کنار گزیده‌هایی از قرآن، سخنان پیامبر و خلفای راشدین، نشان از اهمیتی است که صوفیه برای این اقوال قائل بوده‌اند و به‌گونه‌ای قصد ایجاد همسنگی میان این گفتارها نیز در بین بوده‌است.

گاهی این حکمت‌ها به‌دلیل غنای معنایی و مفهومی، خود نیاز به تفسیر پیدا می‌کنند و در کنار موضوع اصلی، دستمایه‌ی تأویلات و تعبیرها قرار می‌گیرند و نویسنده «با استفاده از این نکته در پوشش حکایات و امثله پایه‌ی نظریه‌ی لازم را می‌گذاشت و در کنار موضوع اصلی موعظه‌ی خود، به تفسیر آن می‌پرداخت و از این رهگذر به آنچه که می‌خواست دست می‌یافت.» (برتلس، ۱۳۸۲: ۶۵-۶۶)

کتب صوفیه، به‌دلیل پرداختن به مسایل دینی، فقهی و اخلاقی، انباشته از اشارات مختلف به آیات قرآن و احادیث بزرگان دین است. ارجاع به آیات قرآنی را شاید بتوان قابل اعتمادترین بخش از حکمت‌هایی دانست که در این کتب ذکر شده‌اند؛ چه، نسبت اقوال دیگر به پیامبر اسلام، خلفای راشدین، ائمه و دیگر بزرگان فرق مختلف تصوف پایه‌ای علمی و اسنادی ندارد و اصولاً تا آن زمان، اقوال به‌صورت سینه‌به‌سینه منتقل می‌شدند و چه‌بسا بسیاری حب و بغض‌های فرقه‌ای و منفعت‌طلبی‌های فردی نیز باعث ایجاد خلل و ناراستی در اقوال می‌شدند.

مکتوبات صوفیه همچنین از کتب قبل از خود تأثیر پذیرفته و بسیاری حکایات و اقوال را از آن‌ها به عاریت گرفته‌اند. تعدد آثار صوفیه در فاصله‌ی سه قرن پنجم تا هفتم هجری در حدود بیست و دو عنوان کتاب و

رساله می‌گردد (آثاری که به‌رغم حوادث ایام برجای مانده‌اند). این در حالی است که کتب مربوط به دیگر علوم به‌زحمت به‌تعداد انگشتان یک دست می‌رسد. نقل روایات مشابه در کتب متعدد، نشان از آگاهی نویسندگان از وجود آثار قبلی و مطالعه‌ی دقیق آن‌هاست؛ به این ترتیب، این کتاب‌ها به‌تدریج کامل‌تر و غنی‌تر می‌شوند و البته امکان ورود روایات مجعول نیز، هرچه از اصل منابع دورتر می‌رویم بیشتر می‌شود. چراکه مباحث کلامی نیز با گذشت زمان جدی‌تر شده و بعضاً شکل مجادله به خود می‌گیرد و کار به تکفیر دیگران می‌کشد که لازمه‌ی اثبات حقانیت خود، استفاده از تمامی روایات موجود است، حتی اگر سند متواتری در بین نباشد.

دلایل انتخاب آثار

منابع اصلی این پژوهش در استخراج عبارات، کتب کشف‌المحجوب از ابوالحسن علی‌بن‌عثمان هجویری، مرصادالعباد از نجم رازی و مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه از عزالدین محمود کاشانی است. علت این انتخاب اهمیت بسیار این آثار در نزد صوفیه و تعلق آن‌ها به یک دوره‌ی متوالی از قرن پنجم تا قرن هشتم هجری قمری، یعنی زمان اوج نثر صوفیانه است. درواقع این کتاب‌ها از نظر زبانی، سبکی و مفهومی، از آثار اصلی صوفیه‌اند که ترجمان سیر تحولی بینش مشایخ و بزرگان اهل تصوف و تطور سبک نگارش ایشان در این دوره‌ی مهم و پرارزش می‌باشند.

دلیل دیگر این انتخاب، تألیف کتب مزبور به زبان فارسی است. دیگر آثار مهم صوفیه، از قبیل اللمع ابونصر سراج، طبقات‌الصوفیه‌ی سلمی، رساله‌ی قشیریه، اوراد‌الاحباب و فصوص‌الآداب باخرزی و فصوص‌الحکم ابن عربی و نظایر آن، به زبان عربی تألیف شده‌اند و در این مقاله به تبیین چگونگی پردازش امثال و حکم در مصنفات فارسی صوفیه پرداخته شده است، هرچند بسیاری از امثال و حکم مذکور در کتب فارسی ایشان، به زبان عربی است.

کشف‌المحجوب

"کشف‌المحجوب" را باید اولین کتاب فارسی صوفیانه دانست، زیرا تا پیش از آن فقط کتاب "شرح تعرف" مستملی بخاری به زبان فارسی نگاشته شده بود که آن‌هم ترجمه‌ای بود از کتاب "التعرف لمذهب‌التصوف"

کلابادی. همچنین تا پیش از کشف‌المحجوب، به زبان عربی نیز تنها سه کتاب صوفیانه تألیف شده بود: "اللمع فی التصوف" سرآج طوسی، "طبقات الصوفیه" سلمی و "رساله‌ی قشیریه"؛ از این‌رو می‌توان این کتاب را از مقدم‌ترین آثار در ادبیات تصوف دانست که مرجعیتی مؤثر برای آثار بعدی این ادبیات نیز به‌شمار می‌رود.

این کتاب در قرن پنجم هجری تصنیف شده که همراه با قرون چهارم و ششم، مرحله‌ی نظم و کمال آیین تصوف است. (یثربی، ۱۳۶۸: ۱۱۷-۱۶۸) در پایان کتاب کشف‌المحجوب، (تصحیح محمود عابدی)، فهرستی از مثل‌ها و مثل‌واره‌ها آورده شده که اغلب با تعاریف ارائه شده از مثل و حکمت در این مقاله همخوانی ندارد و بنابراین تعداد کمی از آن‌ها در عبارات استخراج شده از امثال و حکم ذکر شده‌اند. (در ذکر امثال و حکم مستخرج از منابع مورد تحقیق، هر جا ترجمه‌ی عبارات عربی در متن کتاب آمده بود، عین آن ترجمه نیز آورده شده است.)

- ۱- اختلاف العلماء رحمه
- ۲- إذا رأیت العالم یشتغل بالرخص فلیس یجی من شیء (۱۷۷)
- ۳- اذا طلع الصبح استغنی من المصباح
- ۴- از دانه طمع ببر که رستی از دام (منسوب به بایزید بسطامی) (۱۲۸)
- ۵- اطلبوا الحوائج، عند حسان الوجوه
- ۶- أنت لا تعمل بما تعلم كيف تطلب ما لا تعلم (ابراهیم/دهم) (۱۹)
تو به علم خود عمل می‌نیاری، محال باشد که نادانسته طلب کنی.
- ۷- الألسنة مستنطقات تحت نطقها مستهلكات
زبان‌های گویا هلاک دل‌های خاموش است. (حسین بن منصور حلاج) (۲۳۳)
- ۸- التوبة أن تنسى ذنبك
توبه آن است که گناهت را فراموش کنی. (۳۸۱)
- ۹- التوبة ان لا تنسى ذنبك
توبه، آن است که گناهت را فراموش نکنی. (سهل ابن عبدالله) (۳۸۱)
- ۱۰- ألدنيا يومٌ و لنا فيها صومٌ
(ابوالفضل محمد بن الحسن ختلی) (۲۵۳)

- دنيا يك روز است و ما اندر آن روز به روزه ایم.
- ۱۱- الذَّاكِرُونَ فِي ذِكْرِهِ أَكْثَرُ غَفْلَةً مِنَ النَّاسِ الَّذِينَ لَذِكْرِهِ
(ابوبکر محمد واسطی) (۲۲۵)
- یادکننده را اندر یادکرد وی، غفلت زیادت بود از فراموش کننده‌ی ذکر وی.
- ۹۲- الرِّضَا عِزٌّ دَائِمٌ عِنْدَ أَهْلِهِ
(فضیل ابن عیاض) (۱۵۲)
- رضا عزای دائم است.
- ۱۳- الزَّلَّةُ ذَلَّةٌ
(سهل بن عبدالله) (۱۵۵)
- ۱۴- السَّلَامَةُ فِي الْوَحْدَةِ
(منسوب به اویس قرن) (۱۵۵)
- ۱۵- الشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ
(حدیث نبوی) (۷۵)
- ۱۶- الصَّدَقُ سَيْفُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ مَا وُضِعَ عَلَى شَيْءٍ أَلَّا قَطَعَهُ
(ذوالنون مصری) (۱۵۵)
- راستی شمشیر خدای است - عزوجل - اندر زمین و بر هیچ چیز نیاید الا که آن را ببرد.
- ۱۷- الْعَجْزُ مَنْ دَرَكِ الْأَدْرَاكِ أَدْرَاكٌ وَ الْوَقْفُ فِي طُرُقِ الْأَخْيَارِ أَشْرَاكٌ
(۲۸)
- ۱۸- الْعِلْمُ حَيَاةُ الْقَلْبِ مِنَ الْجَهْلِ وَ نُورُ الْعَيْنِ مِنَ الظُّلْمَةِ
(ابوعلی ثقفی) (۲۵)
- ۱۹- الْعِلْمُ صِفَةٌ يَصِيرُ الْحَيُّ بِهَا عَالِمًا
(۳۵)
- ۲۰- الْفَقْرُ بَحْرُ الْبَلَاءِ وَ بَلَاءُهُ كُلُّهُ عِزٌّ
(شبلی) (۳۹)
- درویشی دریای بلاست و بلاهای وی جمله عز است.
- ۲۱- الْفَقْرُ عِزٌّ لِأَهْلِهِ
(حدیث نبوی) (۳۱)
- ۲۲- الْفَوْتُ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ
(۷۲)
- ۲۳- الْمَتَعَبُ بِالْفَقْرِ كَالْحَمَارِ فِي الطَّاحُونِ
(حدیث نبوی) (۱۷)
- ۲۴- الْمَحَبَةُ اسْتِقْلَالُ الْكَثِيرِ نَفْسِكَ وَ اسْتِكْنَارُ الْقَلِيلِ مِنْ حَبِيبِكَ
(بایزید بسطامی)
- ۲۵- الْمَحَبَةُ مَا لَا يَنْقُصُ بِالْجَفَاءِ وَلَا يَزِيدُ بِالْبِرِّ وَ الْعَطَاءِ
(یحیی ابن معاذ) (۱۲۹)
- ۲۶- الْمَشَاهِدَاتُ مَوَارِيثُ الْمَجَاهِدَاتِ
(۲۷۹)
- ۲۷- النَّدَمُ تَوْبَةٌ
(حدیث نبوی) (۳۷۹)
- ۲۸- الْوَقْتُ سَيْفٌ قَاطِعٌ
(پیرامام شافعی) (۲۵۴)
- ۲۹- این به گرمابه ده
- ۳۰- بار امانت جز به قوت ظلومی و جهولی نتوان کشید.

- ۳۱- تفکر ساعة خیر من عبادہ سنہ
(حدیث نبوی) (۱۶۵)
- ۳۲- جانوری که از سرکه خیزد اندر هرچه افتد بمیرد.
- ۳۳- چون اول خنب دردی بودی آخر آن چگونه باشد.
- ۳۴- چیزی که اهل را عز بود، مر ناهل را ذل بود.
(۳۱)
- ۳۵- حق مادر نگاه داشتن بهتر از حج کردن است.
(بو حازم مدنی)
- ۳۶- حقیقه المعرفه العجز عن المعرفه
(منسوب به شبلی)
- ۳۷- دارا اسست علی البلوی بلا بلوی مُحال
(عمر بن خطاب) (۹۹)
- ۳۸- راهبر باش نه راهبر.
- ۳۹- رد خلق چون قبول ایشان بود و قبول ایشان چون رد.
- ۴۰- سبب یافتن طلب بود و سبب طلبیدن یافت.
- ۴۱- سیر خوردگی کار ستوران است.
- ۴۲- صحبت را صحت باید
(جنید)
- ۴۳- عاش حمیداً و مات سعیداً.
- ۴۴- علامه الفقر خوف الفقر
(یحیی بن معاذ) (۳۶)
- ۴۵- عَمِلْتُ فِي الْمَجَاهِدَةِ ثَلَاثِينَ سَنَةً، فَمَا وَجَدْتُ شَيْئاً أَشَدَّ عَلَيَّ مِنَ الْعِلْمِ وَ مُتَابَعَتِهِ
(۲۸)
- سی سال مجاهدت کردم بر من هیچ چیز سخت تر از علم و متابعت آن نیامد.
(ابویزید بسطامی)
- ۴۶- كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا
(حدیث نبوی) (۸۲)
- ۴۷- کار با خرقة نیست با خرقة است.
- ۴۸- کسی را که شفا از احتما باید طلبید او از تناول طلبد از مردمان نباشد.
- ۴۹- كُلُّ مُيَسَّرٍ لَمَّا خُلِقَ لَهُ
(حدیث نبوی) (۷)
- خدای - عزوجل - هر کسی را برای چیزی آفریده و طریق آن بر وی سهل گردانیده.
- ۵۰- گرسنگی عمارت باطن کند و سیر خوردگی عمارت بطون.
- ۵۱- لِأَنَّ الْإِمَارَةَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ النَّدَامَةُ
(۱۵۲)
- امیری روز قیامت بجز ندامت نباشد.
- ۵۲- لِأَنَّ الْمَحَبَّةَ الْمَوَافَقَةَ
(۱۵۱)

- ۵۳- لِأَنَّ الْمُشَاهِدَ لَا يُجَاهِدُ (شبللی) (۳۱۶)
- ۵۴- لاهی الهی را درک نتواند کرد.
- ۵۵- لیس الفقیرُ منَ خلا من الزَّادِ، انَّمَا الفقیرُ منَ خلا من المُرَادِ (۳۶)
فقیر نه آن بود که دستش از متاع و زاد خالی بود، فقیر آن بود که طبعش از مراد خالی بود.
- ۵۶- مارایت انصف من الدنيا ان خدمتها خدمتك و ان ترکتها ترکتك (ابوعبدالله مغربی)
- ۵۷- مدهنت را با هوا موافقت باشد و نصیحت را مخالفت (ابوالحسن نوری)
- ۵۸- موحد الهی بود نه لاهی
- ۵۹- مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا فَهُوَ مَعَهُمْ (حدیث نبوی) (۶۶)
دوستان هر گروهی به قیامت با ایشان باشند و اندر زمره‌ی ایشان باشند.
- ۶۰- مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ (حدیث نبوی) (۶۳ و ۲۷۹)
- ۶۱- مَنْ لَمْ يَعْرِفْ سِوَى رَسْمِهِ لَمْ يَسْمَعْ سِوَى اسْمِهِ (۳۰)
- ۶۲- نِعَمَ الدَّلِيلُ كُنْتَ وَاَمَّا الْإِشْتِغَالُ بِالذَّلِيلِ بَعْدَ الْوُصُولِ مُحَالٌ (احمد بن ابی الحواری) (۱۸۱)
نیکو دلیل و راهبری که تویی مر مرید را، اما پس از رسیدگی به مقصود، مشغول بودن به دلیل محال باشد.
- ۶۳- نَوْمَ الْعَالِمِ عِبَادَةٌ وَ سَهْرُ الْجَاهِلِ مَعْصِيَةٌ (۱۶۶)
خواب عالم عبادت بود و بیداری جاهل معصیت.
- ۶۴- نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ (حدیث نبوی) (۵)
- ۶۵- هِمَّةُ الْعُلَمَاءِ الدَّارِيَّةُ وَ هِمَّةُ السُّفَهَاءِ الرَّوَايَةُ (انس بن مالک) (۱۹)

مرصادالعباد

مرصادالعباد حاصل دوره‌ای است که تصوف خشک و زاهدانه به سمت نوعی انعطاف پیش‌رفته بود و عرفان یا تصوف عاشقانه، تحت تأثیر آموزه‌های ابوسعید ابوالخیر و سنایی، به تدریج نضج می‌گرفت تا با مولوی به قله‌ی اوج خود برسد. به همین سبب در امثال و حکم مرصادالعباد، برخلاف کشف‌المحجوب، عباراتی عارفانه نیز یافت می‌شود از قبیل: «با یار نو از غم کهن باید گفت» (ص ۱۵) یا «چاره‌ی عشاق را دانم که در بیچارگی‌ست» (ص ۲۴) یا «شیر از قدح شرع به مستان ندهند» (ص ۲۲۲). به این ترتیب مرصادالعباد کتابی است مشتمل بر امثال و حکم صوفیانه اما آمیخته به عبارات عرفانی. همچنین زمان تصنیف این کتاب (قرن

هفتم) در دوره‌ای است که مرحله‌ی شرح و تعلیم اصول صوفیانه به‌شمار می‌رود. (یثربی: ۱۳۶۸: ۱۱۷-۱۶۸) در نتیجه مرصادالعباد به اثری حکمی و پر از پند و اندرز تبدیل شده و در کنار گلستان سعدی از کتاب‌های مهم تعلیمی قرن هفتم محسوب می‌شود که بر گویندگان بعد از خود تأثیری انکارناپذیر داشته است.

- ۱- آن پشه که در کوی تو پرواز کند صیدی کند او که باز نتواند کرد. (۳۸۳)
- ۲- آسان نماید جنگ بر نظارگان. (۳۷۹)
- ۳- آنچ از دل آید بر دل آید. (۶۶۳ و ۴۹۲)
- ۴- آنچ یک پیرزن کند به سحر نکند صد هزار تیر و تبر (۴۷۴)
- ۵- اذا طلع الصباح استغنى عن المصباح (۱۴۳-۱۴۲)
- ۶- از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا (سنایی) (۱۱۹)
- ۷- اگر بار خارست خود کشته‌ای (فردوسی) (۹۶)
- ۸- الأنبياء قاده و العلماء ساده (حدیث) (۱۲۶)
- ۹- الأذن تعشق قبل العين أحياناً (بشار بن برد تخارستانی) (۱۱)
- ۱۰- التائب من الذنب كما لا ذنب له (حدیث) (۳۵۵)
- ۱۱- الحزم سوء الظن (حدیث نبوی) (۵)
- ۱۲- السخاء شجرة تنبت في الحبه (نهج البلاغه) (۵۰۷)
- ۱۳- السعيد من سعد في بطن امه (حدیث نبوی) (۳۳۴)
- ۱۴- الطلب رذ و السبيل سد (۲۲۳)
- ۱۵- العاریه مردوده (حدیث) (۶۲)
- ۱۶- العلماء ورثه الانبياء (۴۸۰)
- ۱۷- الفرار مما لا يطاق من سنن المرسلين (حدیث نبوی) (۱۹)
- ۱۸- المرء صح من احب (حدیث نبوی) (۳۴۷)
- ۱۹- المرء يطير بهمه كالطائر بجناحيه (۴۲۴)
- ۲۰- الناس معادن كمعادن الذهب والفضة (حدیث نبوی) (۴)
- ۲۱- الناس نيام فاذا ماتوا انتبهوا (۴۶۸)

- ۲۲- الندم توبه (حدیث نبوی) (۳۵۵)
- ۲۳- أن أكثر اهل الجنة البله (حدیث) (۱۰۵)
- ۲۴- اندرین راه اگر چه آن نکنی دست و پای بزنی زیان نکنی (سنایی) (۴۹۰)
- ۲۵- أنصر اخاک ظالماً او مظلوماً (حدیث) (۴۷۸)
- ۲۶- این رنگ گلیم ما به گیلان کردند (۳۳۴ و ۶۳۹)
- ۲۷- بار امانت جز به قوت طلومی و جهولی نتوان کشید. (۴۱)
- ۲۸- باز چون بر سر عمل آیند همه چون شمر و چون یزید شوند. (۱۵)
- ۲۹- با یار نواز غم کهن باید گفت. (۳۲۷)
- ۳۰- بدبخت اگر بر لب دریا باشد جز با لب خشک، همچو دریا نبود (متنبی) (۳۷۲)
- ۳۱- بضدها تتبین الاشیاء (۵۴۳ و ۶۷۱)
- ۳۲- بط را چه زیان اگر جهان گیرد آب (ابوشکور بلخی) (۴۵۱)
- ۳۳- به دانای فرمای همواره کار (۵۴۲)
- ۳۴- به رنج اندر است ای خردمند گنج (۶۳)
- ۳۵- به زبان قلم دوزبان با کاغذ دوروی (۱۱۵)
- ۳۶- پایش رها کن که پی‌اش اینک (۲۷۴)
- ۳۷- تیر وقتی حمایت کند که از ترکش سلطان ستانند (۲۴)
- ۳۸- چاره‌ی عشاق را دانم که در بیچارگی است (۱۵۱)
- ۳۹- چون بکاری درختی شود، چون بخوری مردی شود (۲۰۴)
- ۴۰- دل را همه آفت از نظر می‌خیزد (احمد غزالی) (۳۱۴ و ۶۳۱)
- ۴۱- رستم را هم رخس رستم کشد (۲۳۲ و ۶۲۰)
- ۴۲- زبان غیب هم اهل غیب دانند. (مجدالدین محمد اسفزاری) (۳۲ و ۶۹۴)
- ۴۳- زبان لالان هم مادر لالان داند (حدیث نبوی) (۱۲۷)
- ۴۴- سافروا تصحوا تغنموا (۴۹)
- ۴۵- سر جامه تویی و بن جامه ما (اثیرالدین انخسکتی) (۳۰)
- ۴۶- سودای میان‌تهی ز سر بیرون کن

- ۴۷- سوری که در او هزار جان قربان است چه جای دهل زنان بی‌سامان است (۲۲۷)
 ۴۸- سیدالقوم خادمهم (حدیث نبوی) (۵۳۶)
- ۴۹- شیر از قدح شرع به مستان ندهند (۲۲۲)
- ۵۰- طاوس و مگس به یک محل باشد (سنایی) (۶۱ و ۲۶۶)
- ۵۱- عاقبت مرتبه‌ی خاکی در آب طلب باید کرد (۵۰)
- ۵۲- عشق آمدنی بود نه آموختنی (سنایی) (۴۸۷)
- ۵۳- عشق آن خوشتر که با ملامت باشد (۸۱)
- ۵۴- عضوی ز تو گر دوست شود با دشمن دشمن دو شمر، تیغ دو کش، زخم دو زن (۴۵۴)
- ۵۵- فاذا اصبت فالزم (حدیث نبوی) (۲۳)
- ۵۶- فان الذی انزل الداء انزل الدواء (حدیث نبوی) (۲۵۴)
- ۵۷- کاندرین ملک چو طاوس بکارست مگس (سنایی) (۲۶۶)
- ۵۸- کین ره نه بیای هرکسی بافته‌اند (۲۳۲)
- ۵۹- لیس الخبر کالمعاینه (حدیث نبوی) (۱۱۵)
- ۶۰- مَنْ جُعِلَ قَاضِياً فَقَدْ دُبِحَ بِغَيْرِ سَكِينٍ (حدیث نبوی) (۴۹۸)
- ۶۱- من صمت نجا (حدیث نبوی) (۲۸۴)
- ۶۲- مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ (حدیث نبوی) (۴۶۷)
- ۶۳- می‌زده را هم به می علاج کنند. (منوچهری) (۳۸۰)
- ۶۴- نزدیک را بیش بود حیرانی (۶۹ و ۵۸۰)
- ۶۵- نعم المال الصالح للرجل الصالح (حدیث) (۵۰۵)
- ۶۶- نه هرچ تو بینی بتو بخشند ای دل. (۳۱۲)
- ۶۷- نه هرکه بدوید گور گرفت، اما گور آن گرفت که دوید. (خواججه ابوبکر شانیان) (۳۱۸)
- ۶۸- وصل عروس بایدت خدمت پیشکاره کن. (۱۲۸)
- ۶۹- والارض من كأس الكرام نصيب. (۳۵۶)
- ۷۰- هر آنچه در بند آنی بنده‌ی آنی. (ابوسعید ابوالخیر) (۲۳۷ و ۶۲۱)
- ۷۱- هر کجا آب آمد تیمم به خاک نتوان کرد. (۱۵۴)

- ۷۲- هر کجا داغ بایدت فرمود چون تو مرهم نهی ندارد سود (سنایی) (۴۷۲)
- ۷۳- هر که گل کند گل خورد (۱۵۱)
- ۷۴- هیچ طایفه‌ای نیست که از حرفت او راهی به حق نیست (۳۳)
- ۷۵- و ما السلطان الالبهر عظماً و قرب البحر محذور العواقب (۵۰)
- نیست سلطان مگر دریایی بزرگ و نزدیک دریا از عواقب ناگوار آن باید بر حذر باشد. (صاحب بن عباد)
- ۷۶- یک نظر از دوست و صد هزار سعادت (۷۴)

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه

مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، مشتمل بر امثال و حکمی است عابدانه و متشرعانه و مانند کشف‌المحجوب عاری از مضامین عارفانه. در امثال و حکم این کتاب (همانند کشف‌المحجوب)، از واژه‌ی "عشق" هیچ استفاده‌ای نشده است؛ حال آن‌که در امثال و حکم مرصادالعباد بارها به این واژه برمی‌خوریم. شاید تنها عبارت‌های ۴۸ و ۱۱۴ را بتوان دارای مضمون عارفانه یا عاشقانه دانست که البته هردو از اشعار عاشقانه‌ی پیش از اسلامند. این امر علاوه بر نوع بینش نویسنده، به دلیل تأثیر فراوانی است که کتاب از عوارف‌المعارف شیخ شهاب‌الدین سهروردی گرفته است: «عزالدین محمود یک نفر صوفی متشرع زاهد و عابد است نه قلندر وارسته، و از جنس سهروردی که کتاب مصباح‌الهدایه گاهی به کتاب فقه و ادعیه و اعمال سنوی شبیه‌تر است تا به کتاب تصوف و عرفان» (همایی از مقدمه‌ی مصباح‌الهدایه، ۱۳۶۷). همچنین تنها یک حکمت فارسی در میان عبارات کتاب یافت می‌شود: «تا ز اول نشد خمش مریم/ در نیامد مسیح در گفتار» (ص ۱۲۲) و به جز این، سایر عبارات مثلی و حکمی کتاب به زبان عربی است.

کتاب‌های مرصادالعباد و مصباح‌الهدایه، برخلاف آثاری چون تذکره‌الاولیاء، فصل الخطاب و نفحات الانس، کمترین میزان تأثیرپذیری را از کشف‌المحجوب دارند و این نیز یکی از دلایل انتخاب این دو کتاب برای تحقیق بود تا حتی الامکان از تکرار عبارات جلوگیری شود؛ هرچند که با وجود این، امثال و حکم مشترک در سه کتاب، تعداد نسبتاً قابل توجهی هستند.

۱- أَخَذَ الْفَقِيرُ الصَّدَقَةَ مِمَّنْ يُعْطِيهِ لِمَنْ تَصِلُ إِلَيْهِ عَلَى يَدِهِ (۱۷۸)

- فقیر، صدقه را از دهنده‌ی آن می‌گیرد، نه از کسی که صدقه توسط او به دست فقیر می‌رسد
- ۲- ادب الخدمته أعزُّ من الخدمه ادب خدمت‌کردن، گرامی‌تر از خدمت است. (عبدالله بن مبارک) (۱۴۵)
- ۳- اذا اشتبكت دموعٌ في حدودٍ تبينَ من بكي مِمَّن تباكا
هرگاه اشک‌ها در گونه‌ها درآمیزد، کسی که می‌گرید، از آن کسی که تظاهر به گریه می‌کند، مشخص می‌شود. (۱۷۷)
- ۴- اذا صحتِ المحبَّةُ تأكَّدتْ على المحبِّ ملازمةُ الادبِ (۱۴۶)
هرگاه محبت درست‌تر باشد، بر عاشق، رعایت ادب استوار می‌شود (ابوعثمان حیری)
- ۵- اذا صحَّتِ المحبَّةُ سقطَ شروطُ الادبِ (۱۵۰)
هرگاه محبت درست و کامل شود، شروط ادب ساقط می‌شود.
- ۶- اذا طَلَعَ الصَّبَاحُ أُسْتُغْنَى عَنِ المَصْبَاحِ چون صبح طلوع کند، از چراغ بی‌نیاز می‌شود. (۵۰)
- ۷- اذا طَلَعَ الصَّبَاحُ نَجْمُ رَاحٍ تَبَيَّنَ كُلُّ سَكْرَانٍ وَ صَاحٍ
آن‌گاه که کوکب شراب را بامداد طلوع کند، مست و هشیار معلوم شوند. (۱۸۱)
- ۸- اذا كُنْتَ لاشك مُسْتَشْرِبًا فَمِنْ اعْظَمِ التَّلِّ فَاسْتَشْرِبِ
وَ اِنْ كُنْتَ لَابْدًا مُسْتَشْرِبًا فَمِنْ اعْظَمِ النِّهْرِ فَاسْتَشْرِبِ
هرگاه بدون تردید، خاک خواستی، از تل بزرگ بخواه و هرگاه به‌ناچار، آب خواستی، از نهر بزرگ بخواه (۱۷۶)
- ۹- اذا كنتم ثلاثة في سفرٍ فامروا احدكم
هرگاه در سفری سه نفر بودید یکی را امیر کنید (۱۸۷)
- ۱۰- اصبت فالزم به یقین رسیدی، پس استوار باش. (حدیث نبوی) (۲۲)
- ۱۱- الاحوالُ مواريثُ الاعمالِ حال‌ها میراث اعمال‌اند. (۱۹)
- ۱۲- الادبُ في العملِ علامةُ قبولِ العملِ (انس مالک) (۱۴۶)
ادب در کار، نشانه‌ی پذیرش کار است.
- ۱۳- الالتفاتُ الى ماضی شُغْلٌ عَمَّا هُوَ اَتِ توجّه به گذشته، غفلت است از آنچه می‌آید. (جنید) (۹۹)
- ۱۴- الأُنْسُ هُوَ وَحْشَتُكَ مِنْكَ (شبللی) (۲۹۴)
انس آن است که از خویش بترسی
- ۱۵- التَّوْبَةُ اَنْ تَتُوبَ مِنَ التَّوْبَةِ توبه آن است که از توبه‌کردن، توبه کنی (رویم) (۵۱)

- ۱۶- التَّوْبَةُ أَنْ تَنْسِيَ ذَنْبَكَ توبه، آن است که گناهت را فراموش کنی (۲۵۸)
- ۱۷- التَّوْبَةُ أَنْ لَا تَنْسِيَ ذَنْبَكَ توبه، آن است که گناهت را فراموش نکنی (سری) (۲۵۸)
- ۱۸- الْحَفِظُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ (حدیث نبوی) (۱۱)
- ۱۹- الْخُلُوعُ أَصْلٌ وَالْخُلُطَةُ عَارِضٌ تنهایی اصل و معاشرت، فرع و عرض است. (۱۶۶)
- ۲۰- الرَّجُلُ مَنْ نِيَامَ اللَّيْلَ كُلَّهُ ثُمَّ يُصْبِحُ فِي الْمَنْزِلِ قَبْلَ الْقَافِلَةِ مرد کسی است که تمام شب می خوابد، آن گاه پیش از کاروان، در منزل صبح می کند. (بایزید بسطامی) (۷۸)
- ۲۱- الرَّفِيقُ، ثُمَّ الطَّرِيقَ اول دوست و همراه، آن گاه راه (حدیث نبوی) (۲۰)
- ۲۲- السَّلَامَةُ عَشْرَةٌ اجزاء تسعة في الصِّمْتِ و واحِدَةٌ في العُزْلِهِ سلامت، ده جزء است: نه جزء آن در خاموشی و یک جزء در تنهایی است. (۱۶۶)
- ۲۳- الشُّكْرُ هُوَ الْعَيْبَةُ عَنِ الشُّكْرِ شکر، غایب شدن از شکر است (۲۶۵)
- ۲۴- الشُّوقُ اسْتِبْطَاءُ الْمَوْتِ شوق یعنی آرام و کند شمردن قدم‌های مرگ (۲۸۷)
- ۲۵- الشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّهِ شیخ در میان قوم خود، مانند پیامبر در میان امتش است. (حدیث نبوی) (۱۵۴)
- ۲۶- الصَّبْرُ أَنْ تَصْبِرَ فِي الصَّبْرِ حَقِيقَتُ صَبْرٍ أَنْ اسْتِ كَهْ دَر صَبْرٍ هَمْ صَابِرٌ بُوْد (۲۶۵)
- ۲۷- الصَّبْرُ عَلَى الْعَافِيَةِ اشْدُّ مِنَ الصَّبْرِ عَلَى الْبَلَاءِ بردباری بر سلامت، دشوارتر از شکیبایی بر سختی است. (سهل عبدالله) (۲۶۴)
- ۲۸- الصَّبْرُ عَنْهُمْ خَيْرٌ مِنَ الصَّبْرِ عَلَيْهِمْ وَ الصَّبْرُ عَلَيْهِمْ خَيْرٌ مِنَ الصَّبْرِ عَلَى النَّارِ صبر از زنان بهتر از صبر بر آنان است و صبر بر آنها بهتر از صبر بر دوزخ است. (سهل عبدالله) (۱۷۹)
- ۲۹- الصَّدْقُ أَصْلٌ وَ هُوَ الْاَوَّلُ وَ الْاِخْلَاصُ فَرْعٌ وَ هُوَ تَابِعٌ راستی، اصل و اول است و اخلاص، فرع و تابع (جنید) (۲۴۰)
- ۳۰- الصَّوْلَةُ عَلَى مَنْ هُوَ فَوْقَكَ قِيْحَةٌ وَ عَلَى مَنْ هُوَ مِثْلُكَ سَوْءٌ اَدَبٍ وَ عَلَى مَنْ هُوَ دَوْنُكَ عَجْزٌ (ابوعلی رودباری) (۱۷۱)
- ۳۱- الْعَادَةُ طَبِيعَةٌ خَامِسَةٌ عَادَتِ سَرِشْتِ پَنْجَمِ اسْتِ. (۱۹۷)
- ۳۲- الْعَبْدُ حَرٌّ مَا قَنَعَ وَ الْحُرُّ عَبْدٌ مَا طَمَعَ بنده، شخص آزادی است که قانع نباشد و آزاده، بنده‌ای است که حریص نباشد. (بنان حمال) (۲۴۵)

- ۳۳- العجزُ عن درکِ الادراکِ ادراکُ (منسوب به ابوبکر) (۱۴)
- ۳۴- العَدَالَةُ خَلِيفَةُ الْمَحَبَّةِ عدالت، جانشین محبت است. (۲۵۴)
- ۳۵- العلماءُ سُرُجٌ لَازِمُهُ دانشمندان، چراغ‌های روزگاران هستند (حضرت علی) (۳۸)
- ۳۶- الْفَقِيرُ الَّذِي لَا يَمْلِكُ وَلَا يَمْلَكَهُ فَقِيرٌ، کسی است که نه به مالکیت درمی‌آورد و نه به مالکیت درآورده می‌شود. (ابوبکر بصری) (۸۲)
- ۳۷- الْفَقِيرُ لَا يَحْتَاجُ إِلَى اللَّهِ فقیر به خدا نیاز ندارد (نوری) (۱۷۶ و ۲۶۳)
- ۳۸- الْقِنَاعَةُ سَيْفٌ لَا يَنْبُو قِنَاعَتِ شَمَشِيرِي است که کند نمی‌شود. (حضرت علی(ع)) (۲۴۴)
- ۳۹- الْقِنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ قِنَاعَتِ دَارَائِي است که نابود نمی‌شود (حدیث نبوی) (۲۴۴)
- ۴۰- الْقِنَاعَةُ مِنَ الرِّضَا كَمَا أَنَّ الْوَرَعَ مِنَ الزُّهْدِ قِنَاعَتِ از رضاست، همان‌گونه که ورع از زهد است. (ابوسلیمان دارانی) (۲۲۴)
- ۴۱- الْمَاءُ يَتَلَوَّنُ بِلَوْنِ انَائِهِ (۲۱)
- ۴۲- الْمُدَارَاةُ هِيَ الْاِحْتِمَالُ فِي امْرِ الدُّنْيَا وَ الْمَدَاهِنَةُ هِيَ الْاِحْتِمَالُ فِي امْرِ الدِّينِ. (سهل عبدالله تستری) (۲۴۹)
- ۴۳- الْمُرَاحُ فِي الْكَلَامِ كَالْمَلْحِ فِي الطَّعَامِ شوخی در سخن، مانند نمک در غذاست. (۲۵۳)
- ۴۴- الْمَعْرِفَةُ وَجُودٌ جَهْلِكَ عِنْدَ قِيَامِ عِلْمِهِ معرفت وجود نادانی‌ات به‌هنگام دانایی است. (جنید) (۵۶)
- ۴۵- الْمَعْرِفَةُ هِيَ الْمَعْرِفَةُ بِالْجَهْلِ معرفت، شناخت نادانی است. (سهل عبدالله) (۵۶)
- ۴۶- الْمَعْلُومُ شَوْمٌ مال و دارایی نحس است.
- ۴۷- الْمُكَاتَبُ عِبْدٌ مَابَقِيَ عَلَيْهِ دَرَهْمٌ بنده‌ی مکاتب (قراردادی) بنده است تا زمانی که درهمی بر او باقی نمانده باشد. (۱۷۷)
- ۴۸- إِنَّ السَّلَامَةَ عَنْ سَلْمِي وَ جَارَتِهَا أَنْ لَا تَحُلَّ عَلَى حَالِ بَوَادِيهَا سلامت از سلمی و همسایگانش، به این است که به‌هیچ‌حال در وادی او فرود نیایی. (۲۵۹)
- ۴۹- إِنَّ خَيْرَ الْخَيْرِ خِيَارُ الْعُلَمَاءِ وَ اَنْ شَرَّ الشَّرِّ شِرَارُ الْعُلَمَاءِ بهترین خوب‌ها، عالمان خوب و بدترین بد‌ها عالمان بد هستند. (حدیث) (۳۶)
- ۵۰- النَّصِيحُ بَيْنَ الْمَلَأِ تَقْرِيعٌ نصیحت در میان مردم، نکوهش است. (حضرت علی) (۱۷۱)

- ۵۱- النَّفْسُ إِذَا أَطْمَعَتْ طَمِعَتْ وَ إِذَا أَقْنَعَتْ قَنِعَتْ (۱۸۳)
هرگاه نفس طمع کرده شود، طمع می‌ورزد و هرگاه مورد قناعت قرار گیرد، قانع می‌شود.
- ۵۲- النَّفْسُ صَنَمٌ وَالنَّظْرُ إِلَيْهَا شِرْكٌ وَ التَّفَكُّرُ فِيهَا عِبَادَةٌ (ابوبکر واسطی) (۶۰)
نفس، مانند بتی است که نگرستن به آن، شرک و تفکر در آن، عبادت است.
- ۵۳- النَّفْسُ مُرَائِيَةٌ عَلَيَّ جَمِيعِ الْاِحْوَالِ مَنَافِقَةٌ فِي اَكْثَرِ الْاِحْوَالِ مُشْرِكَةٌ فِي بَعْضِ الْاِحْوَالِ (ابوبکر وراق) (۵۹)
نفس در همه‌ی احوال، ریاکار و در بیشتر احوال، منافق و در بعضی احوال، مشرک است.
- ۵۴- الْوَرَعُ تَرْكُ الْكُلِّ فَاِنَّ الْاُمُورَ مُمْتَرِجَةٌ (جنید) (۲۵۹)
ورع ترک همه چیزهاست، چون کارها به هم درآمیخته است.
- ۵۵- الْوَقْتُ سَيْفٌ (۹۸)
- ۵۶- اِنَّمَا يَكُونُ الشَّوْقُ اِلَى الْغَائِبِ وَ مَتَى يَغِيْبُ الْحَبِيْبُ مِنْ الْحَبِيْبِ حَتَّى يَشْتَاقَ اِلَيْهِ (۲۸۶)
شوق نسبت به غایب است و حال آن‌که کی معشوق از عاشق غایب می‌شود تا به او مشتاق گردد.
- ۵۷- تَا زِ اَوَّلِ خَمْسٍ نَشَدَ مَرْيَمَ دَر نِيَامِدَ مَسِيْحٍ دَر كَفْتَارِ (سنایی) (۱۲۲)
- ۵۸- تَرْكُ الْاَدَبِ بَيْنَ اَهْلِ الْاَدَبِ اَدَبٌ تَرْكُ اَدَبٍ دَر مِيَانِ اَهْلِ اَدَبٍ، اَدَبٌ اَسْتُ. (ابوالعباس ابن عطا) (۱۵۰)
- ۵۹- حُسْنُ الْاَدَبِ فِي الظَّاهِرِ عِنْدَ اَدَبِ الْبَاطِنِ (ابوحفص نیشابوری) (۱۴۴)
- ۶۰- حَفِظْتُ شَيْئًا وَ غَابَتْ عَنْكَ اَشْيَاءٌ (ابونواس) (۲۷)
چیزی را نگه‌داستی، درحالی‌که چیزهای دیگری را از دست دادی.
- ۶۱- خُذْ مَا صَفَا دَعِ مَا كَدَّرَ اَنْجِه رَا كَه صَافِي اَسْتُ، بَكِيْرٍ وَ اَنْجِه رَا كَه تِيْرَه اَسْتُ، رَهَا كُنْ. (۱۸۷)
- ۶۲- خَيْرُ الْاَصْحَابِ عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرُهُمْ لِصَاحِبِهِ (۱۸۷)
بهترین یاران نزد خدا، نیکوترین آن‌ها برای دوستش است.
- ۶۳- ذَكَرَ الْجَفَاءَ فِي حَالِ الصَّفَاءِ جَفَاءً يَادَاوْرِي سَتَمُ دَر حَالِ خُلُوصٍ، خُودِ سَتَمِ اَسْتُ (جنید) (۲۵۸)
- ۶۴- رَدَاً عَلَيَّ الْحَافِرِ وَ بَا زَكَشْتَنَ بَه جَا وَ حَالَتِ اَوَّلِ. (۴۸)
- ۶۵- سَافِرُوا تَصِحُّوْا وَ تَعْنَمُوْا (حدیث نبوی) (۱۸۴)
سفر کنید تا سلامت بیابید و حال و غنیمت به‌دست آورید.
- ۶۶- سَمِيَ السَّفَرُ سَفْرًا لَّانَّهُ يُسْفَرُ عَنِ الْاِخْلَاقِ (۱۸۶)
سفر از این بابت سفر نامیده شده است که منجر به گشایش اخلاق می‌شود.

- ۶۷- سَنَهُ الْوَصِيلِ سَنَهُ وَ سَنَهُ الْهَجْرِ سَنَهُ سال وصل، سالی و سال دوری نیز سالی است. (۱۹۷)
- ۶۸- شَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا وَ كُلُّ بَدْعٍ ضَلَالَةٌ (حدیث) (۱۰۵)
- بدترین کارها نوپدید آمده‌هاست، و هر بدعت و نوآوری، گمراهی است.
- ۶۹- عَقَلَ مَنْ عَقَلَ وَ جَهَلَ مَنْ جَهَلَ دریافت هرکه دریافت و ندانست هرکه ندانست. (۱۹)
- ۷۰- فَأَنَّ الْحُرَّ يَكْفِيهِ الْإِشَارَةُ آزاده را اشارتی کفایت می‌کند. (۶۴)
- ۷۱- فَكَأَسَيْفٍ إِنْ لَا يَتْنُهُ لَأَنَّ مَسُّهُ وَ حِدَاةً إِنْ خَاشَتْنَهُ خَشِينَانَ (۹۱)
- مانند شمشیر، اگر با او نرمی کنی، با تو نرمی می‌کند و اگر با دم او درشتی کنی، تند می‌بینی.
- ۷۲- فَلَمَّا اسْتَبَانَ الصَّبْحُ اِدْرَجَ ضَوْؤُهُ بِاسْفَارِهِ أَضْوَاءَ نَوْرِ الْكَوَاكِبِ (۱۶)
- چون بامداد روشن آشکار شد، نور ستارگان را در خود ناپدید کرد.
- ۷۳- فَمَنْ مَنَحَ الْجُهَّالَ عِلْمًا أَضَاعَهُ وَ مَنْ مَنَعَ الْمُسْتَوْجِبِينَ فَقَدْ ظَلَمَ (۲۶۱)
- هرکه دانش به ناهلان بخشد، علم را تباه ساخته و آن‌که دربارهی مستحقان دریغ کند، ستم کرده است.
- ۷۴- قُدِّرَ لِرَجُلِكَ قَبْلَ الْخَطْوِ مَوْضِعُهَا فَمَنْ عَلَا زَلْجًا عَنِ عِرَّةٍ زَلْجًا (۱۷۷)
- پیش از گام برداشتن، جای گام را بسنج و بشناس: زیرا هرکس از روی غفلت، بر بالایی لغزان برآید، بلغزد و فروافتد.
- ۷۵- قَلِيلٌ مِنْكَ يَكْفِينِي وَلَكِنْ قَلِيلُكَ لَا يُقَالُ لَهُ قَلِيلٌ (۲۱۵)
- اندکی از عشق تو مرا بس است، ولی عشق اندک تو، کم نیست.
- ۷۶- كُلُّ الصَّيِّدِ فِي جَوْفِ الْفُرَى (مصنفات فارسی سمنانی) (۲۱۰)
- هر شکاری در داخل پوست (گورخر) است.
- ۷۷- كُنْ حَيْثُ شِئْتَ تُصِلُ إِلَيْكَ رَكَابُنَا فَالْأَرْضُ وَاحِدَةٌ وَ أَنْتَ الْوَاحِدُ (۲۷۲)
- هرکجا خواهی باش شتران ما به تو می‌رسد. زمین یکی است و تو هم یکی هستی.
- ۷۸- كَيْفَ يَزْهَوُ مَنْ رَجِيْعُهُ أَبَدَ الدَّهْرِ ضَجِيْعُهُ (۲۷۴)
- چگونه تکبر می‌ورزد کسی که همیشه پلیدی‌اش، همخوابه‌ی اوست.
- ۷۹- لَا تَحْمِلْ عَطَايَاهُ الْأَمْطَايَاهُ بِخَشْشِهَا يَشِ رَا جَزْ شَتْرَانَ بَارَكْشِ أَوْ، نَمِي تَوَانْدُ بَرْدَارْدُ. (۲۱۴ و ۲۱۳)
- ۸۰- لَا خَيْرَ فِي مَنْ لَا يَأْلِفُ وَ لَا يُؤْلَفُ (۱۶۵)
- در کسی که الفت نمی‌گیرد و مانوس نمی‌شود، هیچ خیری نیست.

- ۸۱- لَامَعَ قَرَارٌ وَ لَامِنَكَ فِرَارٌ نه با تو آرامش دارم و نه می توانم از تو بگریزم. (۲۷۵)
- ۸۲- لَا يَكْمَلُ إِيمَانُ الْمَرْءِ حَتَّى يَكُونَ النَّاسُ كَالْبَاعِزِ
ایمان مرد کامل نمی شود، تا این که مردم نزد او همچون چارپایان باشند. (حدیث نبوی) (۵۹)
- ۸۳- لَعِينٌ تُفَدِّي أَلْفَ عَيْنٍ وَ تُتَّقَى وَ يُكْرَمُ أَلْفٌ لِلْحَبِيبِ الْمُكْرَمِ
هزار چشم، فدای یک چشم می شود و به خاطر دوستی بزرگوار، هزار نفر را گرامی می دارند. (۵۳)
- ۸۴- لَوْ تَحَابَّ النَّاسُ وَ تَعَاظَوْا الْمَحَبَّةَ لَأَسْتَغْنَوْا بِهَا عَنِ الْعَدَالَةِ
اگر مردم یکدیگر را دوست بدارند و با یکدیگر محبت ورزند، به وسیله ی آن، از عدالت بی نیاز شوند. (۲۵۴)
- ۸۵- لَوْلَمْ يَكُنْ فِي الْقَنَاعَةِ إِلَّا التَّمَتُّعُ بِالْعِزِّ لَكَفَى صَاحِبَهُ
اگر در قناعت، جز بهره مندی از عزت نباشد، برای صاحب آن کافی است (بشربن حارث) (۲۴۴)
- ۸۶- لَيْسَ الشَّدِيدُ مَنْ غَلَبَ النَّاسَ أَنْمَا الشَّدِيدُ مَنْ غَلَبَ نَفْسَهُ
دلاور، کسی نیست که بر مردم چیره شود؛ بلکه کسی است که بر نفسش غالب گردد. (۵۸)
- ۸۷- مَا لَتَّقَى الْمُؤْمِنَانَ إِلَّا اسْتِفَادَ أَحَدُهُمَا مِنَ الْآخِرِ خَيْرًا
دو مؤمن یکدیگر را ملاقات نمی کنند، مگر آن که یکی از آن دو از دیگری بهره بهتری برد. (۱۶۶)
- ۸۸- مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ
بعد از خود فتنه ای زیانبارتر از زنان، بر مردان باقی نگذاشتم. (حدیث نبوی) (۱۷۸)
- ۸۹- مَا تَصَدَّقَ مُتَّصِدَقٌ بِصَدَقِهِ وَ أَفْضَلَ مِنْ عِلْمٍ يَبْتُئُهُ فِي النَّاسِ
صدقه دهنده، صدقه ای را نمی دهد، در حالی که برتر از علمی باشد که میان مردم پراکنده می کند. (۱۱۱)
- ۹۰- مَا ظَهَرَتْ الْفِتْنَةُ إِلَّا بِالْخُلْطِهِ مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا وَ مَا سَلِمَ إِلَّا مِنْ جَانِبِ الْوَحْدَةِ وَ الْخَلْوَةِ (۱۰۶۶)
از روزگار آدم تا زمان ها، فتنه ای آشکار نشده است مگر با معاشرت و سالم نماند مگر کسی که ملازم وحدت و تنهایی بود. (ابوبکر وراق)
- ۹۱- مَا قَلَّ وَ كَفَى خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ وَ أَلْهَى
آنچه کم و کافی باشد بهتر است از آنچه زیاد و بیهوده باشد. (۲۴۴)
- ۹۲- مَا لِلتُّرَابِ وَ رَبِّ الْأَرْيَابِ خَاكٍ رَا بَا هَسْتِي بَخْشِ چِه نَسَبْتِ اسْتِ؟ (۱۴۸)
- ۹۳- مَا مَلَأَ أَدْمَى وَعَاءٌ شَرًّا مِنْ بَطْنِ آدَمَى ظَرْفِي رَا بَدْتَرِ از شَكْمِ، پَر نَكْرَدِه اسْتِ. (۱۹۱ و ۲۳۲)
- ۹۴- مِثْلُ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا اتَّقَى كَمِثْلِ الْيَدِينِ يَغْسِلُ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ (۲۶۷)

- ۱۰۷- مَنْ قَنَعَ اسْتِرَاحَ مِنْ أَهْلِ زَمَانِهِ وَ اسْتَطَالَ عَلَى أَقْرَانِهِ
(ذوالنون مصری) (۲۴۴)
هرکس قانع شود، از مردم روزگارش آسوده گردد و بر نزدیکانش برتری یابد.
- ۱۰۸- مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى
(قرآن: بنی اسرائیل: ۷۲) (۱۲۶)
هرکس در این دنیا نابینا باشد، در آخرت نیز نابیناست.
- ۱۰۹- مَنْ لَمْ يَتَأَدَّبْ لِلْوَقْتِ فَوْقَتُهُ مَقْتٌ
(ابوالحسین نوری) (۱۴۹)
هرکس برای وقت ادب نشده باشد، وقت او، دشمن اوست.
- ۱۱۰- مَنْ لَمْ يَتَّبِعْ فَالْوَلَكُ هُمُ الظَّالِمُونَ كَسَانِي كِه توبه نمی‌کنند، خود ستمکارانند.
(۲۵۵)
- ۱۱۱- مَنْ لَمْ يَنْفَعَكَ لِحِظَتِهِ لَمْ يَنْفَعَكَ لَفِظُهُ
(۴۹ و ۱۶۱)
کسی که نگرستن او به تو سود نرساند، سخنش تو را سودی نمی‌رساند.
- ۱۱۲- مَوْلَانِي يَرْزُقُ الْكَلْبَ وَ الْخَنزِيرَ تَرَاهُ لَا يَرْزُقُ أَبَايَزِيدَ؟
(بایزید بسطامی) (۱۷۶)
سرورم که سگ و خوک را روزی می‌دهد، می‌پنداری ابویزید را روزی نمی‌دهد؟
- ۱۱۳- نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْخَوْرِ بَعْدَ اللَّوْرِ
(حدیث) (۴۸)
از نقصان بعد از زیادت به خدا پناه می‌برم.
- ۱۱۴- وَأَبْرَحُ مَا يَكُونُ الشُّوقُ يَوْمًا
(۲۸۷)
روزی که خیمه‌گاه در کنار سراپرده‌ی یار باشد، شوق وصال کم می‌شود.
- ۱۱۵- وَأَتَسَّعَ الْخَرَقُ عَلَى الرَّاقِعِ [نظیر]: به طوری پاره شد که وصله‌بردار نیست.
(۱۲۲)
- ۱۱۶- وَحَدَّةُ الْإِنْسَانِ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السَّوِّءِ عِنْدَهُ وَ جَلِيسِ الْخَيْرِ مِنْ جَلِيسِ الْمَرْءِ وَحَدَّةُ
(۱۶۷)
تنهایی انسان، بهتر از همنشین بد است و همنشین خوب، بهتر از تنهایی اوست.
- ۱۱۷- وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ فِرَازُ هَر دَانِيِي، دَانَاتَرِي اسْت.
(قرآن: یوسف: ۷۶) (۱۸)
- ۱۱۸- وَ كُلُّ مَا يَفْعَلُ الْمَحْبُوبُ مَحْبُوبٌ هَر كَارِي كِه مَعشُوقِ انجَام دِهْد، پَسَنْدِيْدِه اسْت.
(۲۸۰)
- ۱۱۹- وَ لَوَجْهَهَا مِنْ وَجْههَا قَمَرٌ وَ لَعَيْنَهَا مِنْ عَيْنِهَا كَحَلٌّ
(۱۴)
- ۱۲۰- وَ لَيْسَ وَرَاءَ عِبَادَانَ قَرِيَةً آن سَوْتَرِ از آبَادَانَ دِهِي نِيَسْت.
(۳۰۰)
- ۱۲۱- وَ مَنْ يَكُ ذَا فَمٍ مُرٍ مَرِيضٍ يَجِدُ مُرًّا بِهِ الْمَاءِ الزُّلَالَا
(۳۱)
کسی که دارای دهانی تلخ و بیمار باشد، آب زلال را تلخ می‌یابد.
- ۱۲۲- هَلْ يُفْسِدُ النَّاسَ إِلَّا النَّاسُ آيَا مَرْدَمِ رَا جَز مَرْدَمِ فَاسِدِ مِي كَنْد؟
(عبداللہ عباس) (۱۶۶)
- ۱۲۳- يُحْرِقُ بِالنَّارِ مَنْ يُحْسِبُ بِهٍ فَمَنْ هُوَ النَّارُ كَيْفَ مُحْتَرَقٌ
(۲۹۹)

آن‌کس به آتش بسوزد که احساس حرارت کند و بدان متأثر شود؛ اما آن‌که خود عین آتش است آتش در آن چه اثر کند تا او را بسوزاند.

۱۲۴- يِكاذُ زَيْتُهَا يُضِيُّ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ

(قرآن: سوره‌ی نور: آیه ۳۵) (۲۰۰)

روغش روشنی بخشد هرچند آتش بدان نرسیده باشد.

تحلیل

در یک بررسی کلی، نه در قالب پژوهشی مبتنی بر آمار بلکه به‌منظور مقایسه، به‌طور اجمال می‌توان امثال و حکم مستخرج از سه کتاب مهم صوفیه را که در بخش دوم این پژوهش بررسی شده‌اند، در جدولی به‌شرح زیر نشان داد:

تعداد صفحات	تعداد امثال و حکم	نسبت امثال و حکم به تعداد صفحات
۳۱۸	۶۳	۲۰/۰
۴۱۴	۷۶	۱۸/۰
۲۹۹	۱۲۴	۴۱/۰

این نسبت‌ها، مطابق آنچه از سیر تطور وضعیت سبک‌های ادبی در قرون مورد بحث می‌دانیم، گرایش به استفاده‌ی هرچه بیشتر از عبارات عربی و تکلف را در اوایل قرن هشتم هجری نشان می‌دهد. قرن پنجم هنوز زمان ساده‌نویسی و استفاده از نثر مرسل بود ولی به‌تدریج در قرن هفتم کلام موزون و مسجع در ادبیات رواج می‌یابد، هم‌زمان با رسمی‌شدن زبان عربی در دیوان‌های حکومتی همچنان که رواج این زبان در دیگر زمینه‌های ادبی تأثیر می‌گذارد، در آثار صوفیه نیز تأثیرگذار بوده آن‌چنان‌که مشاهده می‌شود در مصباح‌الهدایه استفاده از امثال و حکم نسبت به دو کتاب پیش گفته به میزانی چشمگیر افزایش یافته است.

از طرفی، افزایش سطح سواد عمومی جامعه و کتاب‌هایی که در شقوق مختلف علمی و معرفتی به‌قلم دانشمندی چون ابوعلی سینا، ابوریحان بیرونی، امام محمد غزالی و ... تألیف می‌شدند، در یک رقابت ناپیدا سبب می‌شد نویسندگان مطالب خود را در قالبی مقبول‌تر عرضه کنند و این دوران، دوران علاقه روزافزون به امثال و حکم برای دستیابی به این منظور بود؛ چنان‌که اولین مجموعه‌ی مدون امثال و حکم، یعنی "مجمع-

الامثال میدانی" نیز در همین زمان (اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن ششم) پدید آمد. به هر حال پس از تألیف کتاب‌های حکمی چون مرصادالعباد و به‌خصوص گلستان سعدی، دیگر کتاب حکمی فاقد مثل و حکمت (حکمت تجربی) نمی‌توانست جذابیت چندانی برای مخاطب داشته باشد؛ و این می‌تواند دلیل اصلی افزایش چشمگیر امثال و حکم در مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه باشد.

امثال و حکم فارسی و عربی

در بررسی دیگری می‌توان به چنین نتایجی رسید:

درصد امثال و حکم فارسی	امثال و حکم فارسی	کل امثال و حکم	
۲۴/۰	۱۵	۶۳	کشف‌المحجوب
۵۹/۰	۴۵	۷۶	مرصادالعباد
-	۱	۱۲۴	مصباح‌الهدایه

در این جدول، برای درصد امثال و حکم فارسی، سیری صعودی و سپس نزولی می‌بینیم. این سیر صعودی و پس از آن نزولی، معلول چند عامل است:

عامل اول نقشی است که وجود امثال و حکم در تفهیم مطالب به مخاطب ایفا می‌کنند. این استفاده با نزدیک کردن زبان علمی دین به زبان جاری جامعه شرایط و زمینه‌های برقراری ارتباط با آحاد اجتماعی را فراهم می‌سازد، چه تصوف در آغاز به‌عنوان نهادی معترض نسبت به روابط سیاسی حاکم بر جامعه و یا حداقل سرخورده از آن بود و نیاز به حضور در بطن مردم و جذب توده‌ها را داشت پس از آن‌که این اندیشه دارای سازمان، نظام‌مندی‌ها و سلسله‌مراتب شد، به تدریج این نیاز از بین رفت؛ دست‌یافتن به شیخ کامل به واسطه نیاز پیدا کرد، بزرگان متصوفه از متن مردم جدا افتادند و تصوف در همه ابعاد از سادگی و بی‌پیرایگی به پیچیدگی و آراستگی رسید، موضوعی که بارها بزرگان تصوف با نارضایتی از وضع موجود بیان می‌کردند که تصوف پیش از این رسم بود و اسم نبود و اکنون اسم است و رسم نیست! به همین جهت نیاز به استفاده از ابزارهای بیانی مردم کاهش پیدا کرد و با کم‌شدن نقش امثال و حکم فارسی، امثله و حکم عربی جای آن‌ها را گرفت. به این ترتیب می‌بینیم در کتاب کشف‌المحجوب که متعلق به قرن پنجم هجری است، تنها ۲۴٪ از

امثال و حکم فارسی هستند، آن‌هم فارسی‌بی که بیشتر به ترجمه عبارات عربی شبیه است تا به کلامی تألیفی توسط پارسی‌زبانان و چه از لحاظ سلامت بیان و چه از نظر مفهومی، یادآور همان عبارات عربی هستند. اما در مقابل در کتاب مرصادالعباد (در قرن هفتم)، نه‌تنها میزان این سیاق کلام به بیش از دو برابر، یعنی ۵۹٪ می‌رسد، بلکه عملاً به نمونه‌ای از بیان شیوای فارسی و دارای روح لطیف ایرانی، با چاشنی اندکی از مطایبه، بیان مفاهیم سهل در قالبی رسا و عامه فهم و در بعضی موارد عاشقانه تبدیل می‌شود.

در این میان پاره‌ای ادبیات حکمی (به‌ویژه از سنایی) وجود دارد که تا پیش از آن بی‌سابقه است و نثری که در امثال و حکم فارسی آن به چشم می‌خورد نیز نثری موزون و دلنشین است که گاه برمی‌آید مصراعی از شعری باشد. پس از آن با "مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه" مواجه می‌شویم، متعلق به قرن هشتم هجری که امثال و حکم فارسی در آن به شدت ناچیز است. این موضوع به این دلیل است که با فرارسیدن قرن هشتم و گسترش علوم مختلف از طریق توسعه‌ی مدارس همچون نظامیه‌ها، صوفیه برای تثبیت جایگاه خود و حفظ تمایز با سایرین، ناگزیر از بیان مطالب در قالبی سنگین‌تر و دور از فهم عامه بودند و البته حکم عربی، قاطعیت بیشتری را نیز در بیان مسائل به‌همراه داشتند تا امثال نغز فارسی.

عامل دوم، تأثیر تطورات سبکی است. "کشف‌المحجوب" در عصری تألیف می‌شود که ادبیات عرب رونق خود را در ایران آغاز کرده است و استفاده از این زبان، نوعی تفاخر در سخن محسوب می‌شود. نویسندگان صوفیه به دلیل نوع مطالب و مفاهیم مورد استفاده از پیشگامان این حرکتند. از طرفی حضور استاد سخن، سعدی، در قرن هفتم ناخودآگاه بسیاری مکتوبات و مصنفات را تحت تأثیر قرار می‌دهد. حرکت ادبیات در قرون هشتم و نهم به سمت وسویی حرکت می‌کند که عرصه ادب عموماً خالی از بزرگان پیشین است و راه به جایی می‌برد که ادیبان قوم به فکر بازگشت به گذشته می‌افتند و این بازگشت به گذشته در آثار صوفیه پیروی از کسانی است که در آثار آنان، زبان عربی جلوه‌ای ویژه دارد و لاجرم این رجوع در تألیف آثاری چون "مصباح‌الهدایه" تأثیری نمایان دارد.

تأثیر عقاید و مشرب‌های فکری بر امثال و حکم

نکته جالب توجه این است که اگرچه هر سه نویسنده دارای عقاید و مشرب‌های فکری خاص خود بوده‌اند که ناگزیر در نوشته‌هایشان جلوه می‌کند، اما امثال و حکمی که در این آثار تحلیل شده‌اند، به‌تمامی بری از تعصبات فکری و فرقه‌ای است و اصولاً از تعمق در این جملات، امکان کشف فرقه و مشرب نویسنده وجود

ندارد؛ نه در عزالدین محمود که در اصول و فروع عقایدش می‌توان نشانه‌هایی از باورهای شافعی، اشعری، شیعی و اعتزالی را جست و نه در نجم رازی به‌رغم تعصبی که بر مذهب عامه دارد. این موضوع به‌خصوص در مورد هجویری جالب توجه است که اطلاع دقیقی از وضعیت عقاید او در دست نیست و با تحقیق در امثال و حکم موجود در کتاب او نیز نمی‌توان به نتیجه‌ی قاطعی در این زمینه رسید.

تحلیل موضوعی

از نظر موضوعی، می‌توان حکمت‌های تجربی استخراج شده از متون صوفیانه را در چهار گروه موضوعی طبقه‌بندی کرد:

- حکمت‌های فقهی که بیان پاره‌ای مسائل فقهی و اغلب دربردارنده‌ی راهکارهایی عملی برای انجام آداب و شعائر مذهبی‌اند؛ مانند: الندم توبه (کشف‌المحجوب: ۳۷۹)، الحزم سوء‌الظن (مرصادالعباد: ۵۰) و الوریح ترکُّ الکُلِّ فَإِنَّ الْأُمُورَ مُمْتَزِجَةٌ (مصباح‌الهدایه: ۲۵۹).

- حکمت‌های تجربی محض که صرفاً بازگوکننده‌ی یافته‌های ناشی از تجربه‌ی زندگی انسان بر روی زمین هستند و در خارج از محدوده‌های اندیشگی دینی یا صوفیانه نیز به‌همین شکل قابل تجربه‌اند؛ مانند: جانوری که از سرکه خیزد اندر هرچه افتد بمیرد (کشف‌المحجوب: ۳۱)، آسان نماید جنگ بر نظارگان (مرصادالعباد: ۳۷۹) و العاده طبعه خامسه (مصباح‌الهدایه: ۱۹۷).

- حکمت‌های صوفیانه که بیان مسائلی در باب آداب صوفی‌گری و روش‌های دینداری برخی فرق تصوفند و در این میان پاره‌ای کلام‌ها به شطح می‌گراید؛ مانند: کار با خرقة نیست، با خرقة است (کشف‌المحجوب: ۷)، الطلب رذٌّ و السبیلُ سَدٌّ (مرصادالعباد: ۲۲۳) و العجزُ عن درکِ الادراکِ ادراکٌ (مصباح‌الهدایه: ۲۱۴).

- حکمت‌های دینی که مشتمل بر احادیث پیامبر اکرم(ص) یا منسوب به ایشان است و مبانی اصولی و بنیادین دین را بیان می‌کنند. آن مبانی که گستره‌ای فراتر از حکمت‌های فقهی یا صوفیانه را دربر می‌گیرند مانند: تفکرٌ ساعهٌ خیرٌ من عبادهِ سنهٍ (کشف‌المحجوب: ۱۶۵)، التائبُ من الذنبِ کما لا ذنبَ له (مرصادالعباد: ۳۵۵) و لایکملُ ایمانُ المرءِ حتی یکونَ الناسَ عندهُ کالاباعِرِ (مصباح‌الهدایه: ۵۹).

حکمت فقهی	حکمت تجربی محض	حکمت صوفیانه	حکمت دینی
۸	۴۷	۲۵	۲۰

۱۹	۸	۷۱	۲	مرصادالعباد
۹	۳۰	۵۳	۸	مصباح‌الهدایه

بررسی جدول بالا نشان می‌دهد که صوفیه در حکمت‌های خود در پی بیان مسائل فقهی و بیان آداب رفتاری دین نبوده‌اند. حکمت تجربی محض در آثار صوفیه بیشترین میزان فراوانی را دارد. این میزان در قرن هفتم افزایش چشمگیری می‌یابد. در این زمان، آشفتگی‌های ناشی از حمله مغول، مجالی برای بیان حکمت‌های صوفیانه باقی نمی‌گذارد. حکیمانی چون نجم‌رازی و سعدی در جستجوی آرامش راه سفر در پیش می‌گیرند و لاجرم تشکلهای صوفیانه نیز بیش از آن که به دنبال جذب پیرو برای آیین خود باشند، در گوشه‌گیری ناگزیرشان به پندگویی می‌پردازند. همچنین حضور سعدی که بیشترین حکمت‌های تجربی محض را در آثار خود دارد، تأثیرگذاری مبرمی بر آثار حکمی و ادبی این دوره دارد.

در قرن هشتم با برقراری مجدد آرامش بر کشور و شکل‌گیری حکومت‌های محلی، بار دیگر صوفیان تشکیلات خود را بازسازی می‌کنند و با کاهش میزان حکمت‌های تجربی محض و حکمت‌های دینی بار دیگر حکمت‌های صوفیانه در کتب ایشان رواج می‌یابد.

یادآوری این نکته ضروری به نظر می‌رسد که فراوانی این حکمت‌ها در مجموعه‌ی حکمت‌های تجربی مورد بررسی قرار گرفته است و حکمت‌های فقهی صوفیانه یا دینی خارج از این مجموعه، مورد بحث ما نیست. اما این نکته را نیز باید همواره در نظر داشت که لب لباب حکمت‌های موجود در کتب معتبر عرفانی و حکمی، همین حکمت‌های تجربی‌اند و حکمت‌های دینی یا فقهی غیرتجربی را نیز باید تعلیم قوانین دینی و آداب مذهبی دانست تا حکمت در معنای تعریف شده‌ی آن.

برای بررسی نسبت مبانی دینی و مبانی صوفی‌گری، مراجعه به جدول پیشین نشان می‌دهد که در کشف‌المحجوب، به‌عنوان یکی از کتب متقدم اهل تصوف، برابری نسبی میان میزان فراوانی حکمت‌های تجربی صوفیانه و دینی برقرار است. این توازن در قرن بعد، که مرصادالعباد نماینده‌ی برجسته‌ی آن است، برهم می‌خورد و به دلایل پیش گفته از میزان حکمت‌های صوفیانه‌ی آن کاسته می‌گردد. در ادامه، در کتابی چون مصباح‌الهدایه، کاهش حکمت‌های تجربی دینی و به‌همان میزان افزایش حکمت‌های صوفیانه را شاهدیم. یعنی در این زمان، دغدغه‌ی اصحاب تصوف بیش از آن‌که نفس دین باشد، شکل‌دهی و انسجام‌بخشی به صوفی‌گری است.

این درحالی است که در کتب غیرصوفیانه، تنها می‌توان حکمت‌های تجربی محض یافت و اگر در پاره‌ای موارد چون دیوان حافظ، حکمت‌های صوفیانه به چشم می‌خورد، بیشتر بهره‌برداری از تناقض‌های بیانی شطیحات ایشان است که در کار زیبایی‌آفرینی شعر به‌خوبی مورد استفاده او قرار گرفته است، نه ابراز عقیده‌ی صوفیانه مانند: «از ننگ چه گویی که مرا نام ز ننگ است / وز نام چه پرسی که مرا ننگ ز نام است» (دیوان غزلیات حافظ، ۱۳۷۸: ۶۶) یا «یکدم غریق بحر خدا شود گمان مبر / کز آب هفت بحر به یک موی تر شوی» (دیوان غزلیات حافظ، ۱۳۷۸: ۶۶۵).

عوامل تاریخی و اجتماعی

تفاوت قابل توجه مصباح‌الهدایه با دو کتاب دیگر، از نظر بسامد امثال و حکم عربی و نیز میزان عبارات ترجمه شده آن‌ها (در کشف‌المحجوب ۱۶ عبارت، در مرصادالعباد ۱ عبارت و در مصباح‌الهدایه تمامی عبارات بجز ۷ مورد دارای ترجمه‌اند) را می‌توان معلول یک عامل تاریخی مهم دانست: حمله‌ی مغول. پس از حمله‌ی مغول، پراکنده شدن متفکران و به آتش کشیده شدن کتاب‌ها و کتابخانه‌ها، نیاز به احیای علوم دینی، با اولویت زبان عربی احساس می‌شده است. از سویی دیگر این زمان، زمان برقراری مجدد زبان فارسی در امور دیوانی، محو تدریجی زبان عربی از تألیفات ایرانیان و گسترش زبان فارسی حتی تا هندوستان است. بنابراین، ترجمه‌ی قسمتی از امثال و حکم به فارسی (مانند کشف‌المحجوب) نیز نمی‌توانسته پاسخگوی نیاز پارسی‌زبانان باشد. بدین شکل است که می‌بینیم در مصباح‌الهدایه عبارات حکمی و مثلی اغلب به زبان عربی و با ترجمه‌ی فارسی است.

نتیجه‌گیری

امثال و حکم، به منظوره‌ای مختلفی در کتب صوفیه آمده است. گاهی امثال و حکم جزئی از خود متنند که حذفشان مفهوم را دستخوش کاستی می‌کند؛ مثل اغلب عبارات حکمی در مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه عزالدین محمود کاشانی. گاهی این جملات نقش تکمیل و متمیم مفهوم را دارند، جملاتی که پس از گفتار اولیه مؤلف می‌آیند و با بیانی کلی‌تر به کلام جنبه‌ی عمومیت می‌بخشند (تذییل)، مانند بیشتر عبارات حکمی در مرصادالعباد نجم رازی و پاره‌ای مواقع این عبارات در حکم امثالی هستند که برای تأکید بیشتر بر عبارات

و یادآوری گفتار پیشینیان در هر باب بیان می‌شود که حذف آن خدشه‌ای بر مفهوم اصلی وارد نمی‌کند (ارسال‌المثل)، چنان‌که اغلب امثال و حکم در کشف‌المحجوب هجویری چنینند.

استفاده از این عبارات، این کتب را علاوه بر بار مذهبی و فقهی، به گنجینه‌ای گران‌سنگ از تجربیات عام انسانی و اندرزهای زیستی بدل می‌سازند. بنابر آنچه گفته شد، سه هدف کلی را می‌توان برای بیان امثال و حکم در لابلای مکتوبات صوفیانه ذکر کرد: یا خود هدف نویسنده‌اند، چراکه هر مثل یا حکمتی فی‌نفسه دارای بار معنایی و معرفتی است و عموماً پندی و اندرزی در دل خود دارد؛ یا برای برقراری بهتر، سریع‌تر و دقیق‌تر ارتباط میان متن و خواننده، توضیح گفتاری که به‌دلایلی مبهم و سرپوشیده بیان شده باشد و یا ارجاع به حکایت و داستانی آشنا به ذهن، که گوینده را از توضیح اضافات بی‌نیاز می‌کند. نیز جذب طیف‌های گوناگون از مردم به مطلبی که عموماً به‌دلیل تعلیمی بودن، متنی خشک و بدون انعطاف است؛ به‌خصوص در دورانی که سواد عمومی پایین بوده و دغدغه‌ی اساسی اغلب مردم نیز چنین مسائلی نبوده است، همسان کردن معارف بیان شده با ذهنیت خواننده، تأثیری به‌سزا در جذب و جلب ایشان داشته است.

نوع حکمت‌ها و مثل‌های به‌کاررفته در آثار مورد بررسی نشان می‌دهد که مرصادالعباد، کتابی بیشتر حکمی است تا فقهی و دینی، اما دو اثر دیگر، کتاب‌هایی دینی هستند که امثال و حکم را به‌منظورهای پیش‌گفته در لابلای نوشته‌های خویش مورد استفاده قرار داده‌اند و کوشش کرده‌اند تا از این طریق بتوانند هرچه بیشتر معارف الهی را همگانی کنند.

منابع

- ۱- احمدی، بابک. ۱۳۷۸، ساختار و تأویل متن. چ چهارم، تهران: مرکز.
- ۲- اسکولز، رابرت. ۱۳۸۳، درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات. ترجمه: فرزانه طاهری، چ دوم، تهران: آگه.
- ۳- برتلس، یوگنی ادواردویچ. ۱۳۸۲، تصوف و ادبیات تصوف. ترجمه‌ی سیروس ایزدی، چ سوم، تهران: امیرکبیر.
- ۴- حریرچی، فیروز. ۱۳۷۵، امثال و حکم. محمدبن ابی‌بکر عبدالقادر رازی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۵- دبیرسیاقی، سیدمحمد. ۱۳۶۶، گزیده‌ی امثال و حکم علامه دهخدا. چ چهارم، تهران: تیرازه.
- ۶- دیوان غزلیات حافظ. ۱۳۷۸، به کوشش خلیل خطیب‌رهبر، چ بیست و سوم، تهران: صفی‌علیشاه.

- ۷- ذوالفقاری، حسن. ۱۳۸۶، «بررسی ساختار ارسال مثل». پژوهش‌های ادبی، سال چهارم، شماره پانزدهم، ۳۱-۶۲.
- ۸- عفیفی، رحیم. ۱۳۷۱، مثل‌ها و حکمت‌ها. تهران: سروش.
- ۹- کشف‌المحجوب. ۱۳۶۲، ابوالحسن علی‌بن عثمان هجویری. تصحیح محمود عابدی.
- ۱۰- مرصادالعباد. ۱۳۸۰، نجم رازی. تصحیح محمدمامین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۱- مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه. ۱۳۶۷، عزالدین محمود کاشانی. تصحیح جلال‌الدین همایی، چ سوم، تهران: هما.
- ۱۲- مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه. ۱۳۸۰، عزالدین محمود کاشانی. به‌کوشش عفت کرباسی و دکتر محمدرضا برزگر خالقی، تهران: زوار.
- ۱۳- میدانی، ابوالفضل. ۱۹۷۳، مجمع‌الامثال. به اهتمام محمد محی‌الدین عبدالحمید، بیروت، دارالجلیل.
- ۱۴- یثربی، یحیی. ۱۳۶۸، سیر تکاملی و اصول مسائل عرفان و تصوف. تبریز: دانشگاه تبریز.